

اثرات خصوصی سازی و

مقررات زدایی (۱)

دکتر عبدالحمید شمس

مقدمه

دولت می‌تواند در روابط اقتصادی و اجتماعی به سه طریق به تنظیم فعالیتهای پردازد؛ شیوه سنتی این دخالت از راه «وضع قوانین و مقررات» و روشهای دیگر آن به ترتیب از طریق «مدیریت مستقیم» بر صنایع و خدمات و «اقدامات وادارنده» تشویقی و هدایتی تحقق می‌پذیرد.

رهبران یک کشور با خصوصی سازی و مقررات زدایی، در واقع، تلاش دارند تا به دو شیوه آغازین دخالت دولت یعنی «وضع قوانین و مقررات» در تمام زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی و «مدیریت مستقیم» پایان دهند.

در اینجا مناسب است میان لیبرالیسم و نولیبرالیسم مقایسه کوتاهی صورت گیرد. در واقع گرایش اول تهاجم خود را بیشتر متوجه گسترش بخش عمومی و ملی کردن صنایع و نهایتاً مدیریت مستقیم دولت می‌نمود. در دیدگاه‌های این تفکر علی‌رغم انتقادات هر از چند گاه علیه کنترل قیمت‌ها و برخی از قوانین حمایتی، دخالت دولت از طریق وضع قوانین بسیار طبیعی به نظر می‌رسید. اما از اوایل دهه هفتاد، جریانات فکری نولیبرالیسم در آمریکا غیر از خواستهای سنتی، نظرات جدیدی را مطرح نمودند که بر اساس آن دولتها نه تنها باید خود را از قلمرو اقتصاد و برنامه‌ریزی و مدیریت مستقیم کنار بکشند، بلکه باید به کاهش کمی و ایجاد نرمش در مقررات و حذف انحصارات نیز پردازند.

نفوذ این جریان فکری در اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد از امریکا به اروپا گسترش یافت، به گونه‌ای که بعد از انگلستان در کشورهای ایتالیا، آلمان، فرانسه، اسپانیا و همزمان در ژاپن اقدام به

خصوصی سازی و «عدم تنظیم» صورت گرفت.

در چنین شرایطی مقاومت در مقابل این جریانات بین‌المللی با خصوص برای دولتهای در حال توسعه و حتی کشورهای سوسیالیستی بسیار دشوار می‌نمود، چراکه:

از یک سو عوامل درونی چون:

- «غیر رقابتی بودن» مؤسسات و تولیدات مؤسسات عمومی

- ضرر دهی مؤسسات عمومی

- عدم درک صحیح کادرهای سیاسی - ایدئولوژیک و بوروکراته

و نخبه سالاران ادارات دولتی از تولید و بازار

- فشار بخش خصوصی در داخل این کشورها

و از سوی دیگر عوامل فراملیتی چون:

- روابط با کشورهای صنعتی غرب و ژاپن

- فشارهای مؤسسات پولی بین‌الملل، به دنبال تقاضای وام از

طرف این کشورها، که سرانجام، اینان را به سوی راه‌حلهایی که در

کشورهای پیشرفته مورد آزمایش قرار گرفته، کشانده است.

برای درک بهتر دو مقوله خصوصی سازی و عدم تنظیم، این

گفتار را به دو قسمت تقسیم می‌کنیم:

- قسمت اول - خصوصی سازی

- قسمت دوم - مقررات زدایی

که در این شماره قسمت اول مبحث خصوصی سازی مطرح

می‌شود.

خصوصی سازی

در دیدگاه متعارف و سنتی، خصوصی سازی با غیر ملی کردن

انتقال مالکیت مؤسسات عمومی - دولتی به بخش خصوصی
برابراست. برای پذیرفتن این شیوه از خصوصی سازی عمدتاً یک
شورای ویژه قیمت آغازین مؤسسه را ارائه می دهد و سپس قیمت
قطعی برای عرضه در بازار مالی (بورس) توسط وزارتخانه های
ذیربط تعیین و در آنجا قیمت نهایی مشخص می شود.

در همین چهارچوب روشهای دیگری نیز برای انتقال - خارج
از بازار عرضه و تقاضا - وجود دارد چون واگذاری به اشخاص
خصوصی (افراد و یا مؤسسات)، انتقال به «مؤسسات
تضمین کننده» و فروش به کارکنان.

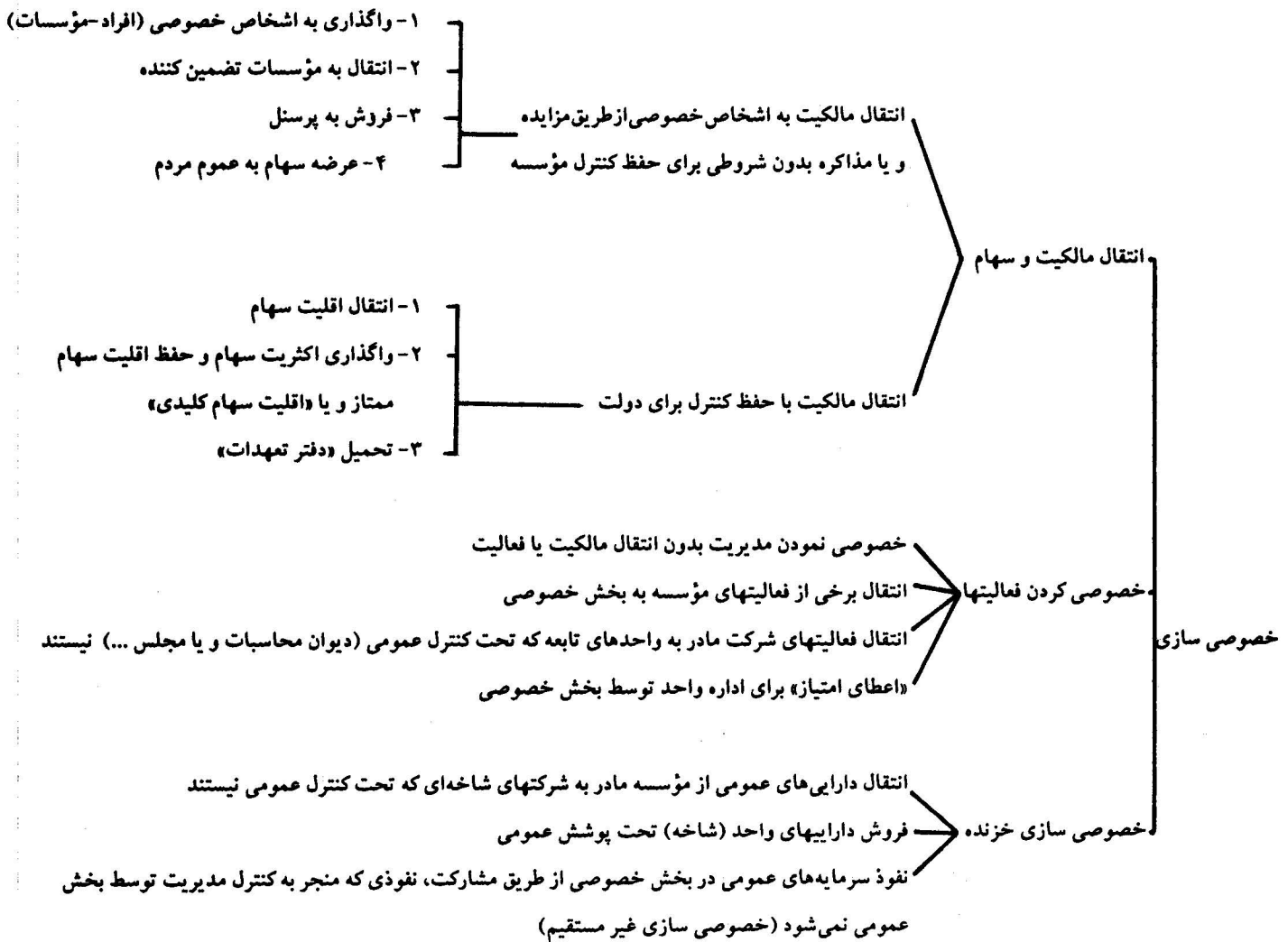
اما گاه دیده می شود که «قدرت عمومی» برای «حفظ» منافع
عمومی و یا «مصالح دولت»، ضمن انتقال مالکیت به بخش
خصوصی، مایل به حفظ کنترل بعد از فروش می باشد:

در این رابطه روشهای گوناگونی وجود دارد، چون انتقال اقلیت

سهام، واگذاری اکثریت سهام و حفظ اقلیت «سهام ممتاز» و
یا «اقلیت سهام کلیدی» و همین طور تحمیل شروطی در
چهارچوب «دفتر تعهدات».

در دیدگاه های جدیدتر، دولت بیشتر از آنکه بر انتقال مالکیت
شرکتها به بخش خصوصی پافشاری کند، بر خصوصی نمودن
فعالیتها تأکید دارد: عمده ترین راه حلی که در این رابطه
وجود دارد، خصوصی نمودن مدیریت، بدون انتقال مالکیت یا
فعالیت می باشد، که از دیدگاه نگارنده سازگاری با سابقه و
عمر و مرحله صنعت در کشورمان دارد.

در این زمینه می توان از فروش دارایی واحدهای تحت پوشش
عمومی و همین طور از نفوذ سرمایه های عمومی در بخش
خصوصی از طریق مشارکت، بدون در اختیار گرفتن کنترل
مدیریت توسط بخش عمومی نیز سخن گفت (به نمودار شماره



نمودار شماره یک

یک توجه کنید).

برای درک بهتر این مفهوم مناسب است تا، ضمن ارائه تحلیلی مقایسه‌ای، به اهداف خصوصی سازی و میزان تحقق پذیری و موانعی که در راه آن ایجاد می‌شود بپردازیم؛ سپس مبحث خصوصی سازی در ایران مطرح خواهد شد.

اهداف خصوصی سازی

گفتار اول: نظری بر خصوصی سازی در انگلستان

استراتژی خصوصی سازی که از سال ۱۹۷۹ و به وسیله خانم تاجر به اجرا در آمد، دو هدف کلی را دنبال می‌نمود:

اول بهبود عملکرد شرکت‌هایی که خصوصی می‌شوند، چه از نظر اقتصادی و چه از نظر مالی (از دیدگاه اقتصاد خرد).

دوم بازسازی مکانیسم بازار عرضه و تقاضا و کاهش جایگاه دولت در اقتصاد، برای بالا بردن ثمر بخشی سیستم اقتصادی (دیدگاه مبتنی بر اقتصاد کلان).

۱- افزایش قدرت رقابتی مؤسسات دولتی

قدرت رقابتی مؤسسات ملی شده انگلیس - از اواخر دهه ۶۰ و به کاهش گذاشت (یعنی چند سال قبل از شوک اول نفتی)، و در اواخر دهه هفتاد (یعنی بعد از دو شوک نفتی) این وضعیت به اوج خود رسید.

بنابر این بخشی از مشکلات مؤسسات دولتی انگلیس قبل از بحران جهانی نفت شروع شد و این دو بحران در واقع ضربه بیشتری بر این بخشها بویژه در صنایع فلزی و کشتی سازی وارد ساخت.

دولت انگلیس با رهبری خانم تاجر، پس از مطالعاتی بسیار به این نتیجه رسید که اشکال کار این مؤسسات، نه صرفاً از بحران جهانی است و نه ناشی از رکود در برخی از صنایع مثل دو صنعت یاد شده. چرا که اولاً این شرکتها قبل از بحران نفت نیز دارای مشکلات بودند و ثانیاً در کشورهایی چون آلمان و ژاپن و بعضاً ایتالیا صنایع نامبرده - حتی در جریان بحران نفتی - قدرت رقابتی بالایی از خود نشان دادند.

نتیجتاً علت‌های نبود رشد و سوددهی در مؤسسات دولتی را باید در عواملی چون تأکید مفرط بر منافع عمومی در اشکال متعارف آن، قدرت زیاد سندیکاهای کارگری، بدی سازماندهی و

نبود خود مختاری برای شرکت‌های عمومی جستجو کرد.

در رابطه با بدی سازماندهی لازم به یادآوری است که عموماً دولت‌ها تمایل دارند تا از مؤسسات عمومی با فعالیت صنعتی - تجاری، در جهت اهداف ملی و برای کاهش تورم (از طریق کنترل و گاه بلوکه کردن قیمت‌ها)، و کنترل بیکاری (از طریق خرید و ادغام شرکت‌های رو به ورشکستگی با مؤسسات بزرگ با هدف حفظ سطح اشتغال) استفاده کنند و بدین ترتیب از گسترش خلاقیت شرکت‌های دولتی و استفاده آنها از استراتژیهای توسعه، تنوع‌گرایی و ادغام عمودی با مؤسسات پیشرو جلوگیری بعمل آورند.

به نظر طرفداران خصوصی سازی در انگلیس، دخالت دولت در زمینه‌های کنترل نرخها (بویژه توسط حزب کارگر) و جلوگیری از اخراج پرسنل اضافی و همین‌طور ایجاد قوانین حمایتی مانع از آن می‌شد که مؤسسات بخش عمومی بتوانند - مانند مؤسسات بخش خصوصی - به سودبری بیشتر و افزایش قدرت رقابتی خود بپردازند.

از این گذشته حتی در روابط تجاری آنها نیز دولت دخالت می‌کرد و آنان را مجبور می‌کرد تا محصولات انگلیسی بخرند؛ بطوری که گاه مؤسسات و شرکت‌های ملی شده، تا بیش از ۹۷٪ خریدهای خود را در داخل انگلیس و از مؤسسات انگلیسی انجام می‌دادند؛ به عبارت دیگر، دولت در روابط خود با این مؤسسات به صورت سرپرست (قیم) عمل می‌کرد، بطوری که هرگونه رفتار و استراتژی این مؤسسات توسط دفتر سالاران و نخبه سالاران اداری، که بعضاً تخصص و تجربه‌ای هم در زمینه‌های تجارت و صنعت نداشتند، تعیین می‌شد.

در چنین شرایطی، دولت تاجر به جای افزایش خود مختاری مؤسسات خدماتی تولیدی در مقابل دولت به خصوصی سازی این شرکتها تصمیم می‌گیرد تا به اصطلاح با یک تیر دو نشان بزند؛ هم بار دولت را سبک کند و هم به اهداف دولت در چهار چوب سیاست پولی مونه تاريسم و انقباض و تعادل بودجه و کاهش تورم، جامه عمل بپوشاند.

نتایجی که بعد از خصوصی سازی به دست آمد، همان بود که دولت انگلیس انتظار داشت؛ چرا که در بیشتر موقعیتها، مؤسسات خصوصی شده موفق شدند تا نتایج اقتصادی و مالی خود را بهبود بخشند و به سوددهی بیشتر برسند. اما فوراً باید گفت که این موفقیت ناشی از دو عامل بود که ارتباط چندانی با عملیات

خصوصی سازی نداشتند.

اولاً بهبود نتایج، خاص مؤسسات خصوصی شده نبود، چرا که به دلیل بهبود مقطعی اقتصاد کشور (بین اواخر سال ۱۹۸۰ تا آخر سال ۱۹۸۵) بیشتر مؤسسات اعم از خصوصی و عمومی در شرایط خوبی به سر می بردند.

ثانیاً جهش یکباره این مؤسسات و افزایش سطح سوددهی آنها به دلیل خصوصی سازی نبود، بلکه به خاطر اقداماتی بود که قبل از فروش آنها توسط دولت صورت گرفته بود؛ به عنوان نمونه، دولت تاجر برای پرداخت بدهی مؤسسات قابل خصوصی شدن، مجبور شد تا مثلاً ۱۰۰ میلیون پوند برای صنایع فضایی^۲ بپردازد. از سوی دیگر به کاهش وسیع پرسنل مؤسسات دولت دست بزند؛ مثلاً بین سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۷۹ و بین سالهای ۸۳-۱۹۸۲ سطح پرسنل مؤسسات دولتی به میزان زیادی کاهش یافت. از آن جمله:

- در صنایع فلزی پرسنل از ۱۸۶۰۰۰ نفر به ۸۱۰۰۰ و

- در بریتیش لیلاند^۳ از ۱۷۷۰۰۰ نفر به ۱۰۷۰۰۰ و

- در بریتیش ایرویز^۴ از ۵۶۰۰۰ نفر به ۳۵۰۰۰ نفر کاهش

یافت.^۵

همانطور که می دانید برای سودآور نمودن یک مؤسسه، ساده ترین عمل، کاهش تعداد پرسنل (از روشهای بازخرید، اخراج و عدم استخدام) است؛ چرا که هزینه پرسنلی بیشترین سهم از ارزش اضافی مؤسسه را به خود اختصاص می دهد.

۲- کاهش حضور دولت در قلمرو اقتصادی

با تکیه بر این نظریه که افزایش حضور دولت در قلمرو اقتصادی بر اقتصاد اثرات منفی خواهد گذاشت، دولت تاجر از سال ۱۹۷۹، در کنار برنامه های خصوصی سازی، اقدام به اجرای شیوه های «مقررات زدایی» (عدم تنظیم) و کاهش قوانین و مقررات می کند تا بدین ترتیب:

- از یک سو در هزینه های دولتی صرفه جویی کند،

- از سوی دیگر سطح مالیاتها را کاهش دهد،

- و سرانجام بخشی از فعالیتهایی را که بخش عمومی در

اختیار گرفته بود، به بازار برگرداند.

اما در اجرای سیاست اول - یعنی کاهش هزینه ها - چندان موفق نمی شود و معادلاتش بر هم می ریزد. چرا که این دولت

انتظار داشت تا با خصوصی کردن، سطح سوبسیدها و کمکهای دولت به بخش عمومی را کاهش دهد. اما تنها مؤسسات سودآور و بازار مالی (بورس) به فروش رفتند و بخش خصوصی حاضر نشد تا مؤسسات دیگر را بخرد؛ به عبارت دیگر، مؤسسات سودده که می توانستند درآمدی برای دولت داشته باشند و یا حداقل کسری برخی از مؤسسات را جبران کنند، به فروش رسیدند و مؤسسات غیر رقابتی و مصرف کننده کمکهای دولت، روی دست دولت باقی ماندند.

از سوی دیگر - همانطور که اشاره شد - آماده نمودن عملیات خصوصی سازی دولت را مجبور نمود تا برای سود ده جلوه دادن برخی از مؤسسات، بخشی از بدهی آنها را بپردازد. در نتیجه، در بلند مدت، وقتی که تمام شرکتهای سود ده به بخش خصوصی انتقال یافتند، تعدادی مؤسسه غیر رقابتی با سود کم و بعضاً بدهکار و بدون بازدهی روی دست دولت ماند و دیگر شرکت سودآوری در میان نبود تا کسری «اردکهای لنگ» را جبران کند. بر عکس در زمینه مالیاتها، اثرات خصوصی سازی مثبت بود، چرا که مثلاً درآمد دو میلیارد پوندی ناشی از فروش مؤسسات در سال ۱۹۸۴، به دولت اجازه داد تا فشار مالیاتی را به میزان قابل توجهی کاهش دهد، بدون اینکه مجبور به افزایش کسر بودجه گردد.^۶ اما سؤالی که در غرب مطرح می شد، این بود که اصولاً آیا دولت می تواند تا سالهای زیادی این کاهش مالیاتی و کاهش نیاز به وام در بخش عمومی را ثابت نگاه دارد. پاسخ منفی بود چرا که این ثبات در صورتی میسر بود که دولت بتواند بطور مداوم بخشی از دارایی عمومی را به بخش خصوصی بفروشد و این امکان نداشت. به همین دلیل برخی از منتقدان سیاستهای خصوصی سازی، دولت تاجر را مورد اعتراض قرار دادند و او را متهم کردند که برای کاهش سطح مالیاتهای مستقیم، داراییهای ملی را به بخش خصوصی انتقال داده است.

این انتقادات دولت انگلیس را در مقابل دو گزینه قرار داد:

- یا از کاهشهای مالیاتی صرف نظر کند، که در این صورت با

سیاست اقتصادی خود که بر کاهش مالیات برای افزایش سرمایه گذاری و مصرف بیشتر داخلی استوار بود، در تضاد قرار می گیرد.

- یا کاهش مالیاتی را همچنان حفظ نماید، اما برای این هدف

به کاهش وسیع هزینه های جاری دولت دست بزند (که عمدتاً بر

عدم استخدام کارمند و کارکنان دولتی استوار است).

به نظر می‌رسد که دولت تاچر نهایتاً اولویت را برای این سیاست قائل شده و بدین ترتیب سهم بسیاری در افزایش بیکاری و اولیگانیسم در این کشور داد.

خصوصی سازی در ایران

امروزه در سیاستهای مختلف دولت از اصطلاحات و عباراتی چون: کاهش سوبسید، تعادل بودجه، صرفه جویی در هزینه‌های جاری با تأکید بیشتر بر تعدیل نیروی انسانی، ادغام وزارتخانه‌ها استفاده می‌شود. به علاوه گرایش روزافزونی در روند واردات کالاهای خارجی به چشم می‌خورد^۸ که این بیسانگر پیروی از استراتژی‌هایی است که مشابه آن در کشورهای دیگر مورد آزمایش قرار گرفته‌اند. کشورهایی که از نظر جایگاه صنعتی در موقعیتی قرار ندارند که ما قرار داریم. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که «جایگاه ما کجاست».

گفتار اول - در کدام مرحله قرار داریم؟

اصولاً در جهان موسوم به سوم، گرایش به خصوصی سازی و عدم تنظیم، قبل از اینکه زاینده یک نیاز عینی برخاسته از متن اقتصاد این کشورها باشد، ناشی از فشارهای محیطی و تمایل به همگام شدن با اقتصاد جهانی است.

امروزه بانک جهانی به ما می‌گوید:

گفتار دوم: اهداف خصوصی سازی در دیگر کشورها
تقریباً در تمامی کشورهای صنعتی، خصوصی سازی با کمی تفاوت با یکدیگر همانند بود. جدول شماره یک مقایسه میان هدفهای خصوصی سازی در اروپا و ژاپن را نشان می‌دهد.

البته این هدفهای آشکار و رسمی دولتهاست که در این تابلو دیده می‌شود.

اما در کنار این اهداف رسمی شده، گرایشهای محافظه کار و نتولیرال اهداف به ظاهر مردم گرایانه را نیز مطرح می‌کنند چون: کمک به مالیات دهنده و دفاع از مصرف کننده؛ در این راستا گفته می‌شود - «کمک به سرمایه گذاری در مؤسسات انتفاعی بخش عمومی، اگر توسط دولت صورت گیرد، در واقع جیب مؤدی مالیاتی است که خالی می‌شود».

- «خصوصی سازی به نفع مصرف کننده است چرا که با حذف انحصارات و انتقال آن به بخش خصوصی قدرت انتخاب آنها افزایش می‌یابد».^۷

کشور	اسپانیا	انگلیس	ایتالیا	ژاپن	آلمان
جهت دهی فکری	سوسیالیست	محافظه کار	دمکرات مسیحی و سوسیالیست	حزب لیبرال و دمکرات	محافظه کار لیبرال
ثمربخشی اقتصادی	آری	آری	آری	آری	آری
کاهش کسربودجه دولت	آری	آری	آری	آری	آری
«مقررات زدایی»	خیر	آری	خیر	آری	آری
سرمایه داری مردمی	خیر	آری	خیر	خیر	خیر
بخشهای مربوط	متنوع	متنوع	متنوع	ارتباطات حمل و نقل	تمام بخشها

جدول شماره یک - مقایسه میان هدفهای خصوصی سازی در اروپا و ژاپن

- تعرفه‌ها را بردارید،

- بر قیمت‌ها کنترلی را اعمال نکنید،

- سوبسید را حذف کنید،

- بودجه متعادل ارائه کنید،

- بخش دولتی کارایی ندارد، مؤسسات ملی شده را به بخش

خصوصی بدهید.

- تعداد وزارتخانه‌ها را کاهش دهید و ...

این در حالی است که ما در شرایط کشورهای غربی و ژاپن

قرار نداریم. در هر یک از این کشورها بیش از بیست زنجیره کامل

صنعتی وجود دارد. در حالی که در کشوری چون ایران، ما حتی

دارای چهار زنجیره کامل صنعتی نیز نیستیم.

زمانی که این کشورها در شرایط اقتصادی ما قرار داشتند اتفاقاً

دولت مداخله‌گر بود و تکمیل شدن ده‌ها زنجیره صنعتی خود را

مدیون دخالت‌های اقتصادی دولتهای خود هستند. بزرگترین

پروژه‌های علمی امروز بشری مدیون دخالت‌های مستقیم و یا غیر

مستقیم و فعال دولتها بوده است. این کشورهای پیشرفته، امروزه

در مرحله فرا صنعتی^۱ قرار دارند، اما ما هنوز برای صنایع فلزی و

کشتی سازی و حمل و نقل مسائل گوناگونی داریم.

امروز صنایع کشور ما به منابع دولتی برای گسترش پژوهش -

توسعه، آموزش و انتقال تکنولوژی به شدت نیازمند است. بخش

خصوصی به سرمایه‌گذاری در زمینه‌های پژوهشی و آموزشی

حاضر نیست و اصولاً این نوع سرمایه‌گذارها را جزء هزینه‌های

بر باد رفته می‌داند.

این فشار غرب از طریق مؤسسات میانجی، ما را به یاد تنز

معروف «راه رشد غیر سرمایه‌داری» می‌اندازد؛ یعنی راه حلی که

لنین پیشنهاد می‌کرد و بر اساس آن کشورهای جهان سوم «هنوز

غوره نشده» باید انگور شوند؛ یعنی پل بزنند و مرحله سرمایه‌داری

را دو پله یکی کنند، تا تعداد اعمار یک قدرت جهانی و یک اردو

افزایش یابد.

گفتار دوم - موانع خصوصی سازی در ایران و مقایسه آن با

کشورهای غرب

۱- موانع خصوصی سازی ایران

عمده‌ترین مانع در رابطه با خصوصی سازی نبودن تقاضای کافی

در بازار مالی می‌باشد که مانع از گسترش بخش غیر عمومی در

قلمرو تولید می‌شود. بنابراین وقتی یکی از مسؤولین می‌گوید «ما

در جریان برنامه دوم تمام صنایع زیر بنایی را به بخش خصوصی

واگذار می‌کنیم»، این بیشتر به نوعی تحریک و مقابله جویی فکری

شبيه است تا سخنی برخاسته از یک مطالعه عمیق از بازار داخلی

و تجربه کشورهای دیگر و بی سبب نیست که به قول مسؤول اداره

مطالعات و بررسی‌های سازمان بورس اوراق بهادار تهران «از

۱۲۲ شرکت پذیرفته شده در بازار بورس تهران تاکنون فقط ۱۹

شرکت به طور کلی به بخش خصوصی واگذار شده است و ۶

شرکت نیز تنها مالکیت آن انتقال یافته و بقیه شرکتها همچنان در

تملك دولت باقی مانده است.^{۱۰} این استدلال، با یادآوری این مهم

که «در انگلستان و ژاپن به طور متوسط ۲۰ درصد از مردم اقدام به

خرید سهام می‌کنند و این رقم در ایران کمتر از یک درصد است

...»^{۱۱} استحکام بیشتری می‌یابد.

از دیگر موانع خصوصی سازی می‌توان از اندک بودن میزان

سودآوری در بازار بورس و فقدان ارزیابی دقیق از میزان توان

بخش خصوصی و سطح ارزش شرکت‌های قابل انتقال به بخش

خصوصی نام برد. (که آن هم به دلیل نبود پویایی در بازار مالی و

عدم ورود هر از چندگاه این مؤسسات در بورس می‌باشد).

از موانع اقتصادی - مالی که بگذریم باید تأکید نمود که تاکنون

اقدامات جدی جهت برداشتن موانع قانونی برای گسترش

خصوصی سازی صورت نگرفته است.

پیرامون نظر قانون اساسی در مورد سرمایه‌گذاری خارجی و

جایگاه بخش عمومی و خصوصی، معاون رئیس کل بانک مرکزی

می‌گوید: «وزارت اقتصاد قوانین مربوط به سرمایه‌گذاری خارجی

را مورد بحث و احتمالاً تجدید نظر قرار خواهد داد».^{۱۲} در حالی

که خوب می‌دانیم که نه یک وزارتخانه و نه حتی مجلس شورای

اسلامی صلاحیت بررسی و تجدید نظر در قانون اساسی را ندارند.

در این رابطه لازم به یادآوری است که در آلمان و ایتالیا بخش

مهمی از مؤسسات صنعتی - تجاری از شاخه‌های گروه‌های مالی

به شمار می‌آیند (۶ «کورن زرن» در آلمان و ۳ هولدینگ در ایتالیا).

این شاخه‌ها عمدتاً از شرکت‌های مختلط به شمار می‌آیند یعنی

بخش خصوصی نیز در آنها سهام دارد و در نتیجه تابع حقوق

عمومی شرکتها به حساب می‌آیند. بنابراین برای غیر ملی کردن

آنها یک اجازه اداری کافی است. در حالی که وضعیت ایران

متفاوت می‌باشد و شباهت بسیاری به انگلستان و فرانسه دارد، و

حداقل برای تجدید نظر در جایگاه بخش دولتی، نیاز به تغییرات قانونی وجود دارد. بنابراین برای برداشتن این موانع بایسته است که: اولاً کار فرهنگی وسیعی برای افزایش پویایی بورس اوراق بهادار انجام گیرد و در صورت لزوم در شهرهای مهم دیگر کشور بازار مالی ایجاد گردد.

دوماً از ابزارهای جدید سیستم بورس که در دنیا گسترش یافته و سهم بسیاری در جذب سرمایه‌های کوچک و عقلایی‌تر نمودن سیستم مدیریت مؤسسات خصوصی شده، می‌دهد، بهره بیشتری گرفته شود.

سوماً از مکانیسمهای کنترل و نظارت بعد از فروش مؤسسات که در کشورهای دیگر مورد آزمایش قرار گرفته استفاده بیشتری شود.

چهارماً در رابطه با «صنایع و خدمات استراتژیک» بیشتر از روش تزریق شیوه‌های مدیریت خصوصی استفاده شود تا انتقال مالکیت به بخش خصوصی.

۲- مقایسه نتایج

اگر کشوری چون انگلستان به عنوان کشور آغازگر جنبش

در ایران	در کشورهای پیشرفته غربی
۱- افزایش فشار مالیاتی	۱- کاهش فشار مالیاتی
۲- افزایش تورم	۲- کاهش تورم
۳- رشد اقتصاد بدهی (بانک) عدم رشد نهاد بورس	۳- رشد اقتصاد متکی بر بازار مالی (بورس)
۴- فروش مؤسسات کوچک و بعضاً وامانده (اردکهای لنگ)، ۲۸ مؤسسه در ایران	۴- فروش مؤسسات بزرگ که به سوددهی رسیده‌اند (۱۲ مؤسسه در انگلیس)
۵- نیاز به دخالت دولت برای سرمایه‌گذاریهای پژوهشی-توسعه-آموزش	۵- بی‌نیازی نسبی اقتصاد ملی به دخالت دولت
۶- افزایش گرایش به برنامه‌ریزی کشوری	۶- رکود برنامه‌ریزیهای کشوری و ملی
۷- عدم توانایی برای کنترل رشد تنش به علت نبودن گفتگوی «برابر گرایانه» با محیط عدم گستردگی بیمه‌های بیکاری و اجتماعی در چهارچوب نظامی «دو ثباتی»	۷- توانایی برای کنترل تنش میان نظام با محیط و جامعه به دلیل وجود گفتگو و ارتباط با جامعه در چهارچوب نظام «تک ثباتی»
۸- وجود اتحادیه‌های حرفه‌ای فاقد قدرت برای: - دفاع از اعضای خود - کانالیزه کردن تنشهای اجتماعی	۸- وجود اتحادیه‌های عمومی کارمندی، کارگری، مهندسان و کادرها و همینطور کارفرمایی برای: - رویارویی با دولت و گسترش مشارکت - همکاری با دولت برای جهت‌دهی - نارضایتها به سوی خواسته‌های صنفی - همکاری با دولت برای کاهش تورم و بیکاری

جدول شماره ۲ - مقایسه نتایج خصوصی سازی در کشورهای صنعتی غرب و در ایران

خواستهای اقتصادی - صنعتی و کمک به دولت برای کاهش تورم و بیکاری و تأکید بر «میثاق ملی» دارند؛ آیا در ایران توانایی و ابزارهای لازم برای جلوگیری مسالمت آمیز از تنشها وجود دارد و اصولاً آیا توانایی ذهنی لازم برای پذیرش شرکاء اجتماعی و سیاسی وجود دارد؟

پانویسها:

- 1 - Strategies Performantes - dans Les Industries de La Model A. Tuiou Ed . Adiodo 1987.
- 2 - British Aerospace
- 3 - British Leytand
- 4 - British Air ways
- 5 - I bid . Op Cit. p.37.
- 6 - ۷۵٪ میلیارد پوند کسری برای بودجه ۱۹۸۴ و ۱ میلیارد برای دوره ۱۹۸۵.
- 7 - Pr. M. Durupty; "Les entreprises Publiques"; Cours. P. 102. I. I. A.P. Paris.
- ۸ - وزیر صنایع - کیهان - شماره ۱۴۱۲۷ - دوشنبه ۲۵ آبان ۱۳۷۱.
- ۹ - کشورهای صنعتی غرب در مرحله پنجم انقلاب صنعتی هستند و بر اساس نگرش «بین‌المللی کار» صنایع متعلق به مراحل اول، دوم، و سوم را با سهولت بیشتر به کشورهای جهان انتقال می‌دهند.
- ۱۰ - روزنامه همشهری، دوشنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۷۲.
- ۱۱ - همان منبع
- ۱۲ - روزنامه سلام، اول خرداد ۱۳۷۲.

خصوصی سازی بعد از چندی متوجه کاستی شیوه‌های بکار برده شده می‌شود، کشوری چون ایران که می‌تواند از تجربه‌های دهه اخیر دنیا بهره‌گیری کند، حق خطا ندارد.

یکی از عمده‌ترین اهداف جنبش آزادسازی اقتصادی، کاهش تورم می‌باشد. در این رابطه جریان فنولیرال می‌گوید: «در مقابل بحران جهانی که برای اولین بار در آن معضل بیکاری و تورم با هم رشد یافته‌اند باید تنها علیه تورم مبارزه کرد». با تکیه بر همین نظر کشورهای صنعتی غرب جهت کاهش تورم موفقیت‌های چشم‌گیری داشته‌اند. در حالی که در کشور ما سطح قیمت‌ها همچنان با سرعت به جلو می‌رود، و برخی از مسؤولین امور بانکی و اقتصادی با تأکید بر مشی «اقتصاد بدهی» استقراض از سیستم بانکی بین‌الملل و دامن زدن به این روش اداره امور اقتصادی، حتی در سطح مؤسسات، توجه ندارند که برنامه‌های «مقررات زدایی» و خصوصی سازی همگام با «تقویت اقتصاد متکی بر بازار مالی» (بورس) صورت گرفته است و «اقتصاد بدهی» سالهای بسیار است که طرد شده است.

بعلاوه، همانطور که اشاره شده، با در نظر گرفتن فقدان بلوغ در صنایع و عملکرد بخش خصوصی در ایران، به نظر می‌رسد که دولت هنوز رسالت تاریخی خود در ارتباط با گسترش پژوهش و تکمیل «حلقه‌های مفقود» هر زنجیر کلان صنعتی را به انجام نرسانده است در چنین شرایطی می‌خواهد «تمامی صنایع زیربنایی را به بخش خصوصی بسپارد».

امروز در غرب کسی را یارای صحبت از «برنامه‌ریزی پنج ساله» نیست و دولتها، پس از رساندن صنایع به مرحله «بعد از صنعتی» (Post Industrial)، تمایل به کناره‌گیری دارند، در حالی که در ایران، ما هنوز در مرحله «باید بشود» هستیم. آنها مرحله «مدیریت استراتژیک» را هم پشت سر گذاشته‌اند و ما هنوز در مرحله «برنامه‌ریزی استراتژیک» که یک مرحله قبل از مدیریت استراتژیک تحلیل می‌شود هستیم.

این نیز گفته شود که برنامه‌های خصوصی سازی، همان طور که در دیگر جوامع دیده شده و در ایران نیز حس می‌شود، تنش آفرین می‌باشند. در غرب مکانیسم‌های گوناگون امکان‌اتی و مادی برای کاهش میزان تنش وجود دارد؛ مضاف بر این اتحادیه‌های گوناگون عمومی و صنعتی، چه در سیستم کارمندی و کارگری و چه در نظام کارفرمایی، سهم بسیاری در جهت دهی نارضایتی‌ها به طرف